

## بازتاب نقد قدرت در اشعار شهاب نیریزی

(تحلیل متنی بازمانده از عصر قاجار، از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین)

عبّاسعلی وفایی\*

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران

محمدامیر جلالی\*\*

دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۹/۱۸، تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۲/۲۱)

### چکیده

مطالعات بینارشته‌ای و یاری‌جستن از نظریه‌های مطالعات انتقادی، از رهیافت‌های کاربردی‌کردن پژوهش‌های نقادانه متون ادبی است. «تاریخ‌گرایی نوین» (*New historicism*) یکی از جدیدترین شیوه‌های تحلیل متن در عرصه مطالعات نقادانه ادبی است که به «تاریخیت متن و متنیت تاریخ» باور دارد و به بازسازی ذهنیت و جهان‌بینی مستتر در متن و دریافت رابطه این ذهنیت با ساختار قدرت زمانه آن می‌پردازد. در نوشته حاضر، پس از معرفی و سروری بر زندگانی سید اشرف نیریزی، متخلص به «شهاب»، از دید تاریخ‌گرایی نوین به مهم‌ترین ستایه وی، که خطاب به احمدشاه قاجار و در تهنیت بازگشت او از سفر فرنگ سروده شده است، نظری افکنده خواهد شد. «شهاب» از سراینندگان عصر قاجار است که اشعار وی را باید یکی از حلقه‌های ناشناخته شعر بازگشت در عصر مشروطه دانست. وی شیخ‌الاسلام نیریزِ فارس از دوره ناصرالدین‌شاه تا احمدشاه و صاحب قریحه‌ای سرشار بود و برخلاف گفته عماد فقیه کرمانی که: «دو مقام است که با هم نشود جمع، عماد

مذهب عاشقی و منصب شیخ اسلامی»

عاشق‌پیشگی و ذوق شاعری را با شغل شیخ‌الاسلامی توأمان داشت. در نوشته حاضر، پس از نگاهی به وقایع و اوضاع اجتماعی عصر شهاب و نگاهی به ستایه وی، بر مبنای تاریخ‌گرایی نوین، رابطه ذهنیت موجود در متن با «قدرت» زمانه آن تحلیل خواهد شد. خواهیم دید که از دید اغراض ثانویه جملات، ستایه شهاب بیش از مدح شاه قاجار، بیانگر نقد پنهان و گاه آشکار «هژمونی» دستگاه حاکمه است. تصحیح و تحلیل سروده‌های شهاب برای دستیابی به تصویر و شناختی هر چه دقیق‌تر از زنجیره شعر بازگشت و ادبیات عصر مشروطه، چه از

\*. E-mail: a\_a\_vafaye@yahoo.com

\*\* . E-Mail: mohammadmir\_jalali@yahoo.com

منظر فرم و تتبع آثار پیشینیان، چه از لحاظ معنا و اندیشه‌های نهفته در متن  
حائز؛ زیرا است.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ‌گرایی نوین، شهاب نیریزی، احمدشاه، نقد قدرت، نیریزی،  
عصر قاجار.

### مقدمه

«تاریخ‌گرایی نوین» از جدیدترین شیوه‌های تحلیل متن در عرصه مطالعات ادبی و تاریخی است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی پدید آمد. «New historicism» را به «نوتاریخی‌گری» (میلانی، ۱۳۸۰: ۱۵) و «نوتاریخی‌باوری» (مکاریک، ۱۳۸۸: ۴۵۳) نیز برگردانده‌اند، اما به عقیده نگارندگان، دقیق‌ترین برگردان آن به پارسی، «تاریخ‌گرایی نوین» (برسler، ۱۳۸۶: ۲۴۱) است. این نام نخستین بار توسط مورخ و منتقد ادبی آمریکایی، استیون گرینبلت (Stephan Greenblatt) (متولد ۱۹۴۳ میلادی) در مقدمه مجموعه مقالاتی دربارهٔ رنسانس، به رهیافتی نو اطلاق شد (همان: ۲۴۶).

مطالعات تاریخ‌گرایان نوین پیرامون گذشته، هم برپایه منابع تاریخی (از جمله متون تاریخی) و هم براساس منابع و متون غیر تاریخی (و کلاً هر منبع فرهنگی، از جمله متون ادبی) انجام می‌گیرد؛ زیرا اتکای صرف بر متون تاریخی به تنهایی راهگشای دستیابی به حقایق گذشته نیست. تاریخ‌گرایی نوین تعریف تازه‌ای از متن و تاریخ به دست می‌دهد و رابطه متن با تاریخ را بازتعریف می‌کند (رک؛ همان: ۲۴۷). در تاریخ‌گرایی نوین از «تاریخیت متن» و «متنیت تاریخ» سخن می‌رود. از دید تاریخ‌گرایان نوین، متن ادبی همچون بستری تاریخی بازگوکننده مسائل بسیاری است؛ یعنی «گاهی می‌توان از جزئیات زبانی یک متن، کلیات فرهنگی مهم را استقراء کرد» (میلانی، ۱۳۸۰: ۱۴) و در مقابل، تاریخ نیز به لحاظ هستی‌شناسی همچون ادبیات است (مکاریک، ۱۳۸۸: ۴۴۲)، چراکه همانگونه که ادبیات در نمایش واقعیت تصرف می‌کند، مورخ نیز در نمایش واقعیت‌ها از جو فرهنگی و سیاسی زمان و «هژمونی»<sup>۱</sup> حاکم، متأثر است. با این نگاه، مورخ نیز نوعی راوی است. در تاریخ‌گرایی کهن، تاریخ مکتوب، تصویری دقیق از رخدادهای واقعی و همچنین پس‌زمینه‌ای برای ادبیات تلقی می‌شد (برسler، ۱۳۸۶: ۲۴۳)؛ یعنی متن را صرفاً بازتابی از زمینه تاریخی آن می‌شمردند. تاریخ‌گرایی نوین این فرض مسلم تاریخ‌گرایی کهن را که مورخان قادرند راجع به هر دوره تاریخی خاص بی‌طرفانه دست به نگارش بزنند و حقیقت مربوط به آن دوره را به طور قطع بیان کنند، سخت به چالش می‌کشد. فرض تاریخ‌گرایی نوین آن است که تاریخ دارای کیفیت ذهنی است و توسط افرادی با پیش‌داوری‌ها و جانبداری‌های شخصی نوشته شده که در تفسیر آنها از

تاریخ مؤثر بوده است، لذا با خواندن تاریخ هیچ گاه نمی‌توان به تصویری کاملاً دقیق از وقایع گذشته یا جهان‌بینی گروهی از افراد دست یافت (همان: ۲۴۴). تاریخ‌گرایی قدیمی به اشتباه، هر دوره تاریخی را نشان‌دهنده یک جهان‌بینی سیاسی واحد می‌دانست و نیز درکی از متن به منزله محصولی اجتماعی نداشت، حال آنکه تاریخ‌گرایان نوین اثر زیبایی‌شناسانه را محصولی اجتماعی می‌دانند، لذا معنای متن، در نظام فرهنگی متشکل از گفتمان‌های در هم تنیده نویسنده و متن و خواننده مستقر است (همان: ۲۵۴).<sup>۲</sup>

شالوده موضوعات اصلی و مفروضات تاریخ‌گرایی نوین را می‌توان در تألیفات میشل فوکو، باستان‌شناس، تاریخ‌پژوه و فیلسوف فرانسوی قرن بیستم، یافت. از دید فوکو، هر نظام قدرتی «رژیم حقیقت» خاص خویش را می‌آفریند و متون فرهنگی و ادبی هر زمان یا از این «رژیم» متأثر هستند و آن را قوام می‌بخشند، یا سودای دگرگونی آن را در سر می‌پرورند. به سخن دیگر، یا جزئی از دستگاه «هژمونی» حاکم هستند، یا با آن در تضاد (ر.ک؛ میلانی، ۱۳۸۰: ۹؛ نیز ر.ک؛ Abrams, 2009: 219). تاریخ‌گرایان نوین این تصور را که می‌توان متن را جدای از زمینه فرهنگی آن مورد ارزیابی قرار داد، رد می‌کنند (ر.ک؛ برسلر، ۱۳۸۶: ۲۴۸). آنها می‌خواهند متن را در بستر تاریخی‌اش، از زاویه نقش خود در تحکیم یا تضعیف «رژیم حقیقت» زمان، و با اعتنایی ویژه به شگردهای روایی و ظرافت سبکی و کلامی آن اثر حلاجی کنند (ر.ک؛ میلانی، ۱۳۸۰: ۱۲). هدف ایشان بازسازی ذهنیت و جهان‌بینی مستتر در متن و دریافت رابطه این ذهنیت با ساختار قدرت زمان آن است (همان: ۸). تاریخ‌گرایی نوین به‌منظور گشودن معنای متن سه حوزه را بررسی می‌کند: ۱- زندگی نویسنده. ۲- قواعد و احکام اجتماعی موجود در متن. ۳- بازتاب وضعیت تاریخی یک اثر آن گونه که در متن مشهود است (ر.ک؛ برسلر، ۱۳۸۶: ۲۵۴). پس، در رابطه با آثار ادبی، تاریخ‌گرایان نوین در مجموع در پی آنند که رابطه متن را به عنوان محصولی اجتماعی با «قدرت» و «فرهنگی» که هم به آن شکل می‌دهند و هم از آن شکل می‌پذیرند، نشان دهند.

این نکته امروزه کمتر قابل تردید است که هیچ متنی معنای مطلق ندارد و معنای هر متن، عارضی و تابعی است از فرهنگ حاکم در زمان قرائت. به عبارت دیگر، هر قرائتی به مدد و از بطن ارزش‌های حاکم در زمان قرائت شکل می‌گیرد و این ارزش‌ها خود زاییده و متأثر از سیاست هستند. حتی برخی هر قرائتی را ناگزیر عملی سیاسی دانسته‌اند (ر.ک؛ میلانی، ۱۳۸۰: ۱۰). تحول اجتناب‌ناپذیر ارزش‌های سیاسی به تحول اجتناب‌ناپذیری در قرائت ما از متن می‌انجامد. نه تنها متون تاریخی و ادبی، بلکه فرهنگ‌ها را هم می‌توان و باید چون متنی دانست و به همان شکل قرائت کرد. نه متن، نه نویسنده، نه زمینه اجتماعی، نه نظام هژمونی، و نه خواننده، هیچ‌کدام پدیده‌های یکپارچه و یک‌دست نیستند. هیچ راوی هم یکسره «من خودبنیاد» نیست. هر «من» نویسنده در عین حال بخشی از یک موج تاریخی است و در کانون

شبکه‌ای پیچیده و گاه مرئی و اغلب نامرئی از نفوذ و تأثیرهای فلسفی و سیاسی قرار دارد. فوکو در تأکید این شبکه و ابعاد نفوذ آن چنان راه اغراق گزید که بالأخره ادعا کرد که در متون معاصر اصولاً نویسندگانی در کار نیست (ر.ک؛ همان: ۱۱) با این نگاه، حتی هر تفسیری، نوعی هژمونی است.

فوکو تاریخ را بازتعریف می‌کند و آن را برخلاف بسیاری از تاریخ‌پژوهان پیش از خود، فرایندی خطی (دارای آغاز، میانه و پایان معین) نمی‌داند (ر.ک؛ برسلر، ۱۳۸۶: ۲۴۸). از دید فوکو هر دوره‌ای از تاریخ از طریق زبان و اندیشه، پنداشته‌های خاص خود راجع به ماهیت واقعیت یا حقیقت را به وجود می‌آورد. موازین مقبول یا نامقبول بودن رفتارها و ملاک‌های درستی یا نادرستی را تعیین می‌کند و مشخص می‌کند که چه کسانی معیار حقایق و ارزش‌ها را به وجود آورند و از آن حمایت کنند. از این منظر، تاریخ شکلی از «قدرت» است (ر.ک؛ همان: ۲۴۹).

شاید یکی از برجسته‌ترین گفتمان‌های دوره مشروطه بحث «آزادی» و «حاکمیت قانون» و در نهایت تعدیل قدرت حاکمه و سامان بخشیدن به رابطه شاه و مردم (خدایگان و رعیت) و اصولاً «نقد قدرت» باشد که تا پیش از دوره مشروطه که به گونه‌ای می‌توان آن را رنسانس سیاسی ایران از منظر تحدید قدرت سیاسی شاه تلقی کرد، چنین امری مغایر با هژمونی حاکم، حتی اصول دینی شمرده می‌شد. آنجا که «شاه» را به عنوان «ظَلُّ اللهُ فِي الْأَرْضِ» حلقه ارتباطی خدا و مردمانش می‌دانستند.<sup>۳</sup> در این مقاله به بازتاب نقد قدرت و دستگاه حکومتی شاهان قاجار در یکی از برجسته‌ترین آثار شهاب نیریزی پرداخته خواهد شد. شهاب از سویی شیخ‌الاسلام بود و می‌دانیم که تنفیذ حکم شیخ‌الاسلامی از سوی دستگاه سلطنت و مشروط به «دعاگویی» برای اصحاب قدرت و «ترضیه خاطر اولیای دولت» قاجار بوده است.<sup>۴</sup> در کنار مطاوی این حکم مرادده شهاب با رجال بزرگ سیاسی زمان خود و مدایحی که درباره ایشان سروده نیز به ظاهر او را موافق و همراه با «قدرت» و هژمونی حاکم بازمی‌نمایاند، حال آنکه در طی این مقاله و تحلیل بهاریه‌ای از او در مدح احمدشاه قاجار دیده خواهد شد که آثار او در پشت همین مدایح، معارض و منتقد «قدرت» زمانه خویش است.

### مجمع اضداد: شهاب، شیخ‌الاسلامی و شاعر پیشگی

به گمان شهاب را می‌توان بهترین مثال نقض این بیت زیبا از عماد فقیه کرمانی دانست:

«دو مقام است که با هم نشود جمع، عماد

مذهب عاشقی و منصب شیخ اسلامی»

کسی که مناصب مذهبی را با شیفتگی هنری و اشعار عاشقانه توأمان در کنار یکدیگر گرد آورده بود. محمدحسن، ملقب به «اشرف» و متخلص به «شهاب» (ر.ک؛ سازگار، بی تا: ۸۶) از سرایندگان عصر قاجار است که تصحیح و تحلیل سروده‌های وی از جهت دستیابی به تصویر و شناختی هر چه دقیق‌تر از زنجیره شعر بازگشت و ادبیات عصر مشروطه، چه از منظر فرم و تتبع آثار پیشینیان و چه از لحاظ معنا و اندیشه‌های نهفته در متن حائز اهمیت است.

سیداشرف، شهاب، حدود ۳۵ سال، از سال ۱۳۰۷ هجری قمری تا پایان حیات خود (۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳ ق.) (برابر با ۱۳۰۲ ه. ش.)، از زمان ناصرالدین‌شاه تا احمدشاه، تماماً شیخ‌الاسلام نیری (از شهرهای شرقی و تاریخی استان فارس) بود (فقیه، ۱۳۸۴: ۷). به گفته شهاب «اگرچه شاعری و شغل شیخ‌الاسلامی بود به چشم خرد آب و آتش سوزان»، اما خاندان او این آب و آتش را به فضل و هنر با یکدیگر پیوند داده بودند. خاندان شهاب، پدر اندر پدر، شیخ‌الاسلام نیری بودند. شیخ‌الاسلام یکی از مقامات و مناصب دوران صفویه تا پایان قاجاریه بود. «کسی که به این منصب گمارده می‌شده، مدیریت موقوفات شهر، مساجد شهر، امور شرعی مردم و قضاوت و داوری را به عهده داشته است. تمام امور شرعی زیر نظر شیخ‌الاسلام انجام می‌شد و علما و سادات و حکام و خوانین شهر باید از او اطاعت می‌کردند» (فقیه، ۱۳۸۴: ۷). گذشته از شیخ‌الاسلامی، گویی هنر نیز در خاندان شهاب موروثی بود. پدر و عموی شهاب، متخلص به «سحاب» و «سراب»، در زمره شعرای فارس بوده‌اند. صاحب تذکره *مرآت الفصاحه*، پدر شهاب (سید نعیم متخلص به سحاب) و دیوانش را که مشتمل بر مثنویات و غزلیات و قصاید و مراثی بوده، دیده بود و برخی از بیت‌سروده‌های او را ذیل «سحاب فارسی (نیری)» آورده است (ر.ک؛ داور، ۱۳۷۱: ۲۷۴-۲۷۳). از پسر عمه شهاب، شعله نیری (م. ۱۳۱۵ ق.)، نیز قصایدی استوار و منظومه‌ای با نام خسرو و شیرین برجای مانده که به چاپ رسیده است. شهاب همانند پدر، گذشته از شاعری، در خوشنویسی به خطوط مختلف نیز توانا بود؛ چنان‌که خود سروده است: «خطوط سبعة از من یافت تزیین» و آثاری نیز از خطوط مختلف او از جمله نسخ، ثلث و شکسته‌نستعلیق در دست است. به نظر، خاندان شهاب را از منظر آراستگی به دو هنر خط و شاعری می‌توان تا حدی با خاندان وصال شیرازی مقایسه کرد.

### اشعار بازمانده از شهاب

شهاب را باید از زمره شاعران چیره‌دست دوره بازگشت به شمار آورد که دارای اشعاری در قالب‌ها و درونمایه‌هایی گونه‌گون است؛ از مسمط و مثنوی گرفته تا قصیده، قطعه، غزل و رباعی. در غزل سخت متأثر از سعدی است؛ اما قصاید و مسمط‌های او به شیوه شعرای سبک خراسانی است. درون‌مایه مسمط‌های او را به طور کلی می‌توان به سه دسته مذهبی، مدحی و

اجتماعی تقسیم کرد. شهاب بنا به اذعان خود، گذشته از مدح، در قَدْح و هجا نیز دستی داشته است:

«ز آب مدحم خرم شود حدائقِ دل

ز نارِ قَدْحَم، سوزان شود شقایقِ جان».

اگرچه نمونه آهاجی او هنوز به چاپ نرسیده است. شعر شهاب از غث و ثمین خالی نیست و از میان قالب‌های شعری، مسمط‌هایش زبانی سخته‌تر دارند. او اشعاری نیز به زبان عربی دارد (ر.ک؛ سازگار، بی‌تا: ۸۶) که هنوز انتشار نیافته‌اند.

### اشعار انتقادی شهاب

در سروده‌های شهاب نام بسیاری از رجال عصر قاجار و اشعاری خطاب به آنها به چشم می‌خورد. از میان این رجال می‌توان ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه، احمدشاه، شعاع‌السلطنه (شاهزاده ملک‌منصور فرزند مظفرالدین‌شاه)، نظام‌السلطنه والی فارس، علاء‌الدوله حکمران فارس، قوام‌الملک، حشمت‌الممالک، سردار معتضد، معین‌السلطنه و مدبرالسلطنه را نام برد.<sup>۷</sup> در برخی از سروده‌های شهاب، کمابیش نشانه‌هایی از انتقاد به چشم می‌خورد.<sup>۸</sup> از میان این اشعار و آراء انتقادی، می‌توان سه سروده وی خطاب به احمدشاه، قوام‌الملک<sup>۹</sup>، و علاء‌الدوله والی فارس را از برجسته‌ترین آثار شهاب خواند. شهاب در تهنیت بازگشت احمدشاه از اروپا به ایران و خطاب به او بهارپه‌ای سروده است، اما در واقع می‌بینیم که این سروده بهانه‌ای است برای شکوه از اوضاع فارس و خاصه نیریز (حتی چنان‌که گفته خواهد شد، انتقاد از آشفتگی سراسر ایران عصر قاجار) نزد شاه. این شعر را که موضوع اصلی مقاله حاضر است، باید جدی‌ترین اثر انتقادی شهاب دانست. در اینجا ابتدا مروری کوتاه بر اوضاع فارس و نیریز در عصر قاجار خواهیم داشت و سپس به مسمط بهارپه و نقد آن خواهیم پرداخت و خواهیم دید که رابطه ذهنیت موجود در متن با «قدرت» زمانه آن چگونه است و این ستایه‌پردازی در راستای تحکیم «هژمونی» و «نظام سلطه» زمانه آن است یا برخلاف ظاهر آن، در راستای تضعیف آن «رژیم حقیقت». نیز خواهیم دید کلام ادبی در این متن برای القای معانی ضمنی از چه شگردهای بلاغی یاری گرفته است.

### بازتاب وقایع تاریخی در شعر شهاب

از دید تاریخ‌گرایان نوین، جامعه یا متن را باید در بستر تاریخی خود دید. هرچه تاریخ زمان اثر را بهتر بفهمیم، درک ما از «زوایا و خبایای» متن (به قول بیهقی) نیز فزونی می‌گیرد (ر.ک؛ میلانی، ۱۳۸۶: ۱۲). چنان‌که گفته شد، در تاریخگرایی نوین برای گشودن معنای متن سه

حوزه بررسی می‌شود که عبارت هستند از: ۱- زندگی نویسنده. ۲- قواعد و احکام اجتماعی موجود در متن. ۳- بازتاب وضعیت تاریخی یک اثر آن گونه که در متن مشهود است. بدین خاطر پس از مقدمات پیشین باید برای تحلیل وضعیت تاریخی متن، مروری نیز بر اوضاع تاریخی نیریز در عصر قاجار داشت تا پس از آن روشن شود که آگاهی‌های تاریخی تا چه حد در فهم دقیق‌تر متن یاری‌رسان است و در مقابل، محیط و شرایط توصیف شده در شعر شهاب تا چه حد با گزاره‌های تاریخی همراه است و چه نکات تازه‌ای بر آنها می‌افزاید.

نیریز (Nayriz و Neyriz، Niriz) از شهرهای تاریخی و جنوبی ایران و شرقی‌ترین منطقه استان فارس است که در ۲۲۰ کیلومتری شیراز واقع شده است و فارس را به استان کرمان پیوند می‌دهد. یکی از بهترین منابع تاریخی درباره نیریز عهد قاجار، مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ هجری قمری است که در کتاب *وقایع اتفاقیه* گرد آمده‌اند. این گزارش‌ها در بر دارنده اهم وقایع و مسائل اجتماعی - تاریخی فارس، از زمان جوانی شهاب تا میانسالی وی (یعنی از حدود ۲۰ سالگی تا ۵۰ سالگی) اوست.<sup>۱۰</sup> در این کتاب، وقایع مربوط به سال‌های پس از ۱۳۰۷ هجری قمری، ناظر به وقایع زمان شیخ‌الاسلامی شهاب موجود است.<sup>۱۱</sup> به عبارت دیگر، ۳۰ سال از زندگی شهاب و ۱۵ سال از مدت شیخ‌الاسلامی او، همزمان با رویدادهای موجود و مضبوط در این کتاب است. برگ‌های این کتاب همه نمایانگر تصویری نابسامان از اوضاع مردم فارس، خاصه نیریز، در عصر قاجار است: کشمکش‌ها بر سر تصاحب حکومت و عزل و نصب‌های پی در پی حاکمان و ضابطان نیریز (*وقایع اتفاقیه*، ۱۳۸۳: ۳۳، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۱۳، ۲۴۰، ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۵، ۵۲۴)، شکایت رعایا از حاکم و زیاده‌تالی مالیات (همان: ۲۷، ۸۵، ۸۶، ۱۸۲، ۳۴۶، ۴۶۳، ۵۲۲)، اغتشاش و نزاع‌های هر روزه (همان: ۱۷۱)، بدهی‌های مالیاتی (همان: ۲۱۹، ۴۸۵)، تمکین نکردن رعایا از حاکم و سرکوب رعیت (همان: ۱۳۵، ۳۴۶، ۳۵۴، ۵۲۲)، غارت منازل رعایا توسط ضابطان و حاکمان (همان: ۱۳۵، ۳۴۶)، کاستی محصول کشتزارها (همان: ۳۵۹)، شیوع بیماری‌های مَسری و مرگ و میرهای ناشی از آن (همان: ۴۱۹)<sup>۱۲</sup>، بلای ملخ (همان: ۳۵۹، ۴۳۳، ۴۵۴، ۴۸۸، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۷)، گرانی ارزاق و تسعیر گندم و جو (همان: ۴۳۳، ۵۲۴، ۵۲۷)، خرابی محلات ناشی از سیل (همان: ۴۴۵)، اغتشاش طوایف و ایلات و راهزنی‌های هر روزه (همان: ۳۵، ۴۳۳، ۴۸۸، ۵۰۲) و ...

هر باب از این کتاب نگارین که بر کُنی، به تعبیر شهاب، حاکی از سور اشرار و ماتم اخیار است. آشفتنگی‌هایی برآمده از بی‌کفایتی و ستم حاکمانی که در شبانی رعایای خود از گرگان سَبَق برده‌اند. نمونه را بدین گزارش‌ها بنگرید: فتحعلی‌خان، حاکم موقتی نیریز «سرچهان، یکی از بلوکات نیریز، را چاپیده» و «از قرار مذکور به قدر دوازده هزار تومان اموال از آنجا تفریط شده» (همان: ۱۳۵؛ گزارش وقایع از ۲۴ جمادی‌الأولی تا ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۸ ق.). جمعی از

اهالی نیریز برای شکایت از فتحعلی خان، حاکم نیریز، به شیراز می‌روند، فتحعلی خان نیز با تفنگچی و سرباز، خانه آنها را آتش می‌زند و اسباب آنها را غارت می‌کند. یک نفر سرباز و چهار نفر از غارت‌شده‌ها کشته می‌شوند: «حاجی نصیرالملک [= پیشکار فارس] به حمایت فتحعلی-خان است و نمی‌گذارد این مظلومین نیریز حال خود را درست به حکومت عرض کنند، اگر چه حکومت هم به گفته حاجی نصیرالملک است» (همان: ۳۴۶؛ وقایع از ۳ صفر تا غرة ربیع‌الأول ۱۳۰۷ق.) «آقا صدر، پسر سرکار والا رکن‌الدوله [= حاکم فارس]، حاکم نیریز و سرچهان است... چون قبل از ورود به نیریز نوشته است که مالیات نیریز را در سی و چهار هزار تومان برداشته‌ام و به قدر چهار پنج هزار تومان هم باید به من بدهید. اهل نیریز که این خبر را می‌شنوند، تماماً فرار کرده، حتی فتحعلی خان نیریزی... الان نیریز از آبادی افتاده است» (همان: ۴۶۳؛ وقایع از ۱۴ صفر تا ۲۱ ربیع‌الأول ۱۳۱۲ق.).

احوال دیگر شهرها نیز در این میان شایان توجه است: «کارهای حکومتی و ملاک [کذا] و ایلات تماماً اغتشاش دارد و چنان بر مردم کار سخت است که قوه زیست در شیراز ندارند، مگر خداوند ترحمی در حق مخلوق بیچاره فرماید» (همان: ۴۸۸؛ وقایع از ۲۸ ذیحجه ۱۳۱۲ تا ۲۴ محرم ۱۳۱۳ق.)؛ «به واسطه گرانی و ناخوشی، شب‌ها سر گذر و بازار روضه‌خوانی می‌کنند، مگر خداوند رحم کند» (همان: ۵۲۴؛ وقایع از ۱۵ ذیقعد تا ۱۶ ذیحجه ۱۳۱۴ق.).

اوضاع فارس در عصر شهاب به بهترین شکل در این چند سطر خفیه‌نویسان تلخیص و توصیف شده است: «کار فارس از هر حیث خراب است» (همان: ۴۷۴؛ از ۱۸ جمادی‌الأول تا ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۱۲ق.)؛ «به نظر چنین می‌رسد امسال هم مثل دو سال قبل خیلی اغتشاش در همه جای فارس پیدا شود، چون که رسیدگی در کارها هیچ نیست، سوای حکم ناسخ و منسوخ دادن و پول حق و ناحق گرفتن» (همان: ۴۶۷؛ گزارش وقایع از ۱۴ صفر تا ۲۱ ربیع‌الأول ۱۳۱۲ق.). پس از این مرور کوتاه دیده خواهد شد که سروده انتقادی شهاب نیز که پس از این بررسی خواهد شد، گویای چنین تصاویری از اوضاع نیریز و فراتر از آن سراسر ایران و نقد قدرت زمانه آن است؛ سروده‌ای که ناظر به اواخر زندگی و شیخ‌الاسلامی شهاب و دوران پادشاهی احمدشاه، یعنی دورانی است که در وقایع آفاقیه بازتاب نیافته است.

### بهاریه شهاب خطاب به احمدشاه: انتقادی عریان در جامعه ستایش

چنانکه گفته خواهد شد، یکی از جنبه‌های ارزشمند بودن این سروده آن است که بنا به قرائن تاریخی باید آن را از واپسین سروده‌های شهاب به شمار آورد و آن را حاوی آخرین دیدگاه‌های وی درباره اوضاع اجتماعی عصر خود دانست. این سروده زیبا، گذشته از ارزش‌های تاریخی و جامعه‌شناختی، از دید دانش معنی‌شناسی (Semantics)، اغراض ثانوی جملات و



اسلوب‌های بلاغی نیز قابل توجه است. در اینجا نخست بندهایی از این اثر از نظر می‌گذرد و آنگاه به نقد اجمالی آن پرداخته می‌شود:

- ۱ خیز ای بُت شیرین من ای ماه دل افروز  
کز سبزه بُود دشت و دَمَن خرم و فیروز  
پُرکن قَدَح باده جان‌پرور غم‌سوز  
می‌ریز به ساغر که بهار آمد و نوروز  
زد تکیه بر اورنگِ حَمَلِ نَیِّر اعظم
- ۲ افروخت شقایق به چمن آتش نمرود  
برخاست زمرغان سَخَرز مزمه رُود  
بلبل کشد از پرده دل نغمه داوود  
گلزار شد از لاله و گل جنت موعود  
وَز نکهت گُل گشت جهان خُلد مجسم...
- ۳ می نوش و مخور غم که جهان موج سراب است  
درمان دل غم‌زدگان جام شراب است  
نرگس ز خمار می دوشینه خراب است  
خوشتر ز تماشای ریاحین می ناب است  
می نوش که جز می نبرد از دل ما غم
- ۴ دارد چمن امروز ز گُل رونق دیگر  
وَز نکهت گلزار هوا گشته معطر  
در باغ، صفا آرایِ سرو است و صنوبر  
شمشاد ز یکسو شده با سرو برابر  
دارد خبر از مقدم شاهنشاه اعظم ...
- ۵ کیخسرو فرخ‌زُخ مهر افسر آفاق  
خاقان جوان‌بخت که در عدل بُود طاق  
احمد شه چه‌رتبه که در پاکی اخلاق  
مهری است فروزنده و بحری گهرانفاق  
کز رشحه ابر کَرَمش موج زند یم
- ۶ در مقدم شه مُلک جم امروز بهشت است  
هرجا نگری ماهوشی حورسرسشت است  
فردوس برین بی شه چه‌مرتبه زشت است  
ای راستی آن سرو که در دامن کشت است،

- در مقدم شه از پی تعظیم بُود خَم  
 ۷ آمد ز اروپا شه جم‌رتبه به ایران  
 ایران ز شرف سود سَرِ خویش به کیوان  
 کیوان ز شعف بوسه زدش بر سُمِ یکران  
 یکران ز عزیمت بَرَدش رَخت به توران  
 توران به غنیمت شود از تور مسلّم ...  
 ۸ خاک ستم از عدل تو امروز به باد است  
 نعلِ قَدَمست [ازیور] دیهیم قباد است  
 ایران ز تو آباد و جهانی ز تو شاد است  
 تا بادهٔ اقبال تو در جام مراد است،  
 ایران [از] تو آباد و جهانی ز تو خرم  
 ۹ شاهها! ملکا! مُلکِ شبانکاره خراب است  
 اغنام پراکنده به چنگال ذَناب است  
 نی‌ریز ز امواج ستم موج سراب است  
 از ظلم بداندیش که بیرون ز حساب است،  
 شهری شده آشفته و خَلقی همه در هم  
 ۱۰ از هر طرفی آتشی افروخته از ظلم  
 کاشانهٔ هر ذی‌شرفی سوخته از ظلم  
 هر بی‌پدري مکننتی اندوخته از ظلم  
 بر پیکر جان پیره‌نی دوخته از ظلم  
 اشرار به سور اندر و اختیار به ماتم  
 ۱۱ هر بی‌پدري مصدر کاری بُود امروز  
 هر بی‌هنری مُلک‌مداری بُود امروز  
 سر‌بار غم خَلق چه باری بُود امروز  
 هی هی که چه قانون و قراری بُود امروز  
 اوضاع غریبی است در این شهر فراهم  
 ۱۲ شاهها چه بگویم که درین شهر چه‌ها شد  
 در بند که افتاد و که از بند رها شد  
 از پا که در افتاد و چه اسباب به پا شد  
 خوش نیست بگویم ز ستمگر چه جفا شد  
 خوشتر که من از درد نهانی نزنم دم

- ۱۳ از شست ستم تیر کمان در چله‌ها شد  
گسترده پی صید خلایق تله‌ها شد  
بنیان شرف عالیها سافلها شد  
مستحفظ دین راهزن قافله‌ها شد  
از بیشه برون آمد و شد شهره به «ضیغم»
- ۱۴ ای خسرو فرخ رخ خورشید شمایل  
منسوخ شد از ظلم و ستم رسم اوایل  
نبود سخنی در سر بازار و محافل  
جز ذکر دُخانیه و تحدید نوافل  
انصاف که از «نظمیه» شد کار منظم!
- ۱۵ از «مالیه» غیر از ضرر شاه ندیدیم  
وز «عدل‌یه» جز مردم گمراه ندیدیم  
از وضع بلد یک نفر آگاه ندیدیم  
غیر از فُکُل و جامه کوتاه ندیدیم  
الحق مگر آخر ز کجک راست شود خم!
- ۱۶ چون مرغ ازین شاخ به آن شاخ پریدیم  
هر صحبتی از مجلسیان بود، شنیدیم،  
از هر چه گذشتیم به هر جا که رسیدیم  
جز کوچ و کُت و صندلی و میز ندیدیم  
دیدیم و شنیدیم که مُجرم شده مَحرم ...
- ۱۷ انصاف که قانون مساوات چنین است؟!  
آزادی مردم که شنیدیم، همین است؟!  
پاپیچک و [پوتین] اثر مذهب و دین است؟!  
ماشین سر زلف ز آیات مبین است؟!  
یرلیغ پیمبر چه و فرقان معظم؟!  
گفتیم ز مشروطه شود مملکت آباد
- ۱۸ خاک ستم از عدل رود یکسره بر باد  
با مجلس شورا ز ستم کس نکند یباد  
آزاد شود نطق و شود دل ز غم آزاد  
قانون مساوات برد از دل ما غم

- ۱۹ شاها تو شبانی و رعایا همه اغنام  
 غَمّال ستمکار تو گرگانِ دم آشام  
 خواهی که ز عدل تو بماند به جهان نام  
 بردار تو نام ستم از صفحه ایام  
 تا چرخ به نام تو زند سگه به درهم
- ۲۰ ای آینه ذات تو مرآت الهی  
 گسترده بر اورنگ فلک مسند شاهی  
 امید شهاب از کرم نامتناهی،  
 ای باخبر از مملکت خویش کماهی  
 کز کیفر بدخواه کنی فارغم از غم

### تحلیل اجمالی این اثر انتقادی

شهاب را می‌توان «مرد میدان مسمط» خواند، چون بهترین و فصیح‌ترین آثار او در این قالب شکل پذیرفته‌اند؛ چنان‌که این بهاریه نیز. شهاب در این قالب به «پنجگانی» شیفتگی تمام دارد؛ چنان‌که هر هفت مسمط بازمانده از او مخمس هستند. اصل این بهاریه دارای ۲۹ بند است (ر.ک؛ شهاب، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۰) که در اینجا ۲۰ بند از استوارترین بندهای آن نقل شده است. این سروده به شیوه مسمط‌های کهن با هدف ترغیب و آماده‌سازی ذهن ممدوح، با توصیف بهار آغاز می‌شود تا پس از مقدمه‌چینی‌های لازم به نام ممدوح و موضوع اصلی سروده گریز زده شود. به قیاس دیگر مسمط‌های شعرای بازگشت، این سروده نیز دارای زبانی سخته، واژگانی پرداخته و تصاویری دلکش اما بیشتر بر پایه سنن مرسوم ادبی و در یک کلام سروده‌ای آرکائیک و باستان‌گراست. در نخستین نگاه، موضوع اصلی این سروده، تهنیت بازگشت احمدشاه از اروپا به نظر می‌رسد، حال آنکه خواننده پس از چند بند به جای یک مدحیه مرسوم، خود را با یک شکوائیه روبرو می‌بیند؛ شکوه از اوضاع فارس، خاصه نیریز و حاکم آن ضیغم‌الدوله نزد شاه و طلب حاکمی عادل.

احمدشاه، هفتمین و آخرین پادشاه قاجار و دومین پسر محمدعلی شاه بود که پس از خلع محمدعلی شاه در ۱۲ سالگی تاج‌گذاری کرد و نزدیک به ۱۷ سال (از ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۴ ق.) پادشاه ایران بود و سرانجام ۴ سال و ۴ ماه پس از خلع قاجاریه از سلطنت ایران، در نهم اسفند ماه سال ۱۳۰۸ هجری شمسی (= ۱۳۴۴ ق.) و به سن ۳۲ سالگی در پاریس و در تبعید درگذشت. احمد شاه در طول این مدت، چه برای سیاحت و چه برای درمان بیماری، مانند پدر بزرگش، مظفرالدین شاه و جدّ خود، ناصرالدین شاه، سفرهای متعددی از طریق استقراض از بانک‌های

خارجی به اروپا انجام داد<sup>۱۳</sup>. سفر اول وی که در آبان ۱۲۹۸ هجری شمسی آغاز شد، ۷ ماه و سفر دوم وی که در بهمن ۱۳۰۰ هجری شمسی شروع شد، ۱۰ ماه به درازا کشید (ر.ک؛ مکی: ۱۳۲۳). با توجه به این دانسته‌ها باید تاریخ سروده شدن شعر شهاب را میان سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۲ هجری شمسی (سال وفات شهاب) دانست. اگر با احتمالی ضعیف‌تر در بند ششم این مسقط، غرض شهاب از «ملک جم» را «شیراز» و شعر را در تهنیت ورود احمدشاه به شیراز<sup>۱۴</sup> نیز بدانیم، می‌توان به تاریخ دقیق‌تری در این باره دست یافت؛ چون می‌دانیم تاریخ ورود احمدشاه به شیراز، ۲۳ آذر ۱۳۰۱ خورشیدی (ر.ک؛ صانع، ۱۳۸۲: ۶۱) مصادف با سال ۱۳۴۱ قمری بوده است (ر.ک؛ همان: تصویر صفحه ۶۰). به هر روی، از آنجا که شهاب در سنه ۱۳۴۲ هجری قمری برابر با ۱۳۰۲ شمسی بدرود حیات گفته است (ر.ک؛ سازگار، بی‌تا: ۸۸)، می‌باید این سروده را یکی از آخرین سروده‌های وی به‌شمار آورد و آن را حاوی آخرین دیدگاه‌های شهاب درباره‌ی اوضاع اجتماعی عصر خود دانست. بی‌پروایی افزون‌تر شهاب در این شعر نسبت به دیگر سروده‌هایش در انتقاد از شرایط حاکم، بی‌ارتباط با نزدیک شدن او به سال‌های پایانی عمر نیست.

چنانکه یاد شد، این بهاریه به ظاهر در تهنیت بازگشت احمدشاه از فرنگ است، اما در ادامه می‌بینیم که غرض اصلی شهاب، شکوه از اوضاع است؛ شکوه از اوضاع نیری (بلکه چنان که دیده خواهد شد، از وضع پریشان سراسر ایران) و عدم تغییر در «آزادی نطق» و «عدل» پس از «مشروطه» با وجود «مجلس شورا» و «قانون مساوات»؛ گلایه از دستگاه «عدلیه»، «مالیه»، «نظمیه»، و واگویی‌ای در حسرت بر باد رفتن آرمان‌های مشروطه و مجلس. اگرچه به ظاهر شاه را به «عدل» می‌ستاید که: «خاک ستم از عدل تو امروز به باد است»، اما وقتی می‌گوید: «هر بی‌پدري مصدر کاری بود امروز». گویی روی سخن و انتقاد شهاب به خود شاه و اوضاع کلی مملکت ایران است، خاصه آنجا که می‌گوید:

«گفتیم ز مشروطه شود مملکت آباد

خاک ستم از عدل رود یکسره بر باد...»

حال آنکه چنین نشده است! و تصریح درین میان آنجاست که می‌گوید: «غَمَالِ ستمکارِ تو گرگانِ دم‌آشام». یا از این بیت که: «منسوخ شد از ظلم و ستم رسم اوایل»، خواننده هوشیار درمی‌یابد که غرض شاعر از رسم اوایل، تلمیح به عدل انوشیروان و انتقاد از حکومت پادشاهی خود شاه «جم‌رتبه» یعنی احمدشاه است. با این توضیحات، به نظر تمامی مصراع‌هایی را که شهاب در آنها به مدح شاه و داد سخن دادن از کفایت، عدل و پاکیزگی اخلاق او پرداخته می‌توان از مقوله اطلاق به ضد یا استعاره عنادیه و استعاره تهگمیه (یا ریشخند) و از مصادیق طنز شمرد! چگونه است که یکجا به اغراق بدو می‌گوید: «خاک ستم از عدل تو امروز به باد است» و بلافاصله در بند بعد می‌گوید: «نیری ز امواج ستم موج سراب است» و «از هر طرفی

آتشی افروخته از ظلم؟ چگونه است که در بیتی اسبِ مبالغه از گردون برون می‌جهاند که: «ایران ز تو آباد و جهانی ز تو شاد است» و یکباره در بیت پس از آن «مُلک شبانکاره» را «خراب» می‌خواند؟ آیا غرض شاعر شکوی از مستثنی و بی‌بهره ماندن تنها فارس و نیریز از عدل شامل و کشورگیر شاه، علی‌رغم بسامان بودن اوضاع دیگر ولایات و صرفاً گلایه از حاکم نیریز، ضیغم‌الدوله، است؟ یا آنکه می‌توان خوانشی دیگر نیز از این شعر داشت؟ چگونه است که شهاب در بند پایانی شاه را «باخبر از مملکتِ خویش» خطاب می‌کند، حال آنکه در بند پیشین، «عَمّال ستمکار» او را «گرگان دم‌آشام» خوانده بود؟ «گرگ» خوانده شدن «عَمّال» پادشاهی که خود «شبان» است و رعایا «اغنام» او، (شاهها تو شبانی و رعایا همه اغنام \* عَمّال ستمکار تو گرگان دم‌آشام)، آیا سخن سعدی را به یاد نمی‌آورد؟ آنجا که خطاب به ابوبکر سعد زنگی می‌گوید گناه نه از عامل که از پادشاهی است که چنان عاملانی درنده‌خوی بر مردمان گماشته است: همه ابیات رو به روی هم باشند بهتر و منظم تر است.

«نه سگ دامن کاروانی دریــــد

دلیر آمدی سعدیا در سَخَن

بگو آنچه دانی که حق گفته به

طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی

که دهقان نادان که سگ پرورید

چو تیغت به دست است فتحی بکن

نه رُشوت‌ستانی و نه عشوه‌ده

طمع بگسل و هر چه دانی بگوی»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۲۰۴).

باری، شهاب نیز در واپسین سالیان عمر، طمع‌گسسته، هرچه می‌داند و می‌بیند، می‌گوید. به هر روی، به نظر می‌رسد شاعر در این سروده، هنرمندانه قرآینی صارفه در متن قرار داده تا خواننده هوشیار دریابد که غرض اصلی او بیان بی‌عدالتی‌های موجود، نه تنها در نیریز، بلکه در سراسر کشور، و ماحصل سخن او، «قَدْح» شاه است و نه «مدح» او. اگرچه قرآین ظاهری بیشتر حاکی از آنند که خواست شهاب از «عَمّال ستمگر»، عامل و حاکم وقت نیریز، «ضیغم»، است (ر.ک؛ بند ۱۳)، اما ساختار استعاری و ایهامی برخی از بندهای این شعر، تفاسیر، بلکه تأویل مختلف را برمی‌تابد. اوج این توانش تفسیری در بندهای ۱۰ و ۱۱ است. خاصه بند ۱۱:

«هر بی‌پدري مصدر کاری بُود امروز

هر بی‌هنري مُلک‌مداري بُود امروز

سربار غم خلیق چه باری بؤد امروز

هی هی که چه قانون و قراری بؤد امروز

اوضاع غریبی است در این شهر فراهم»

به نظر در آخرین مصراع بند مذکور واژه «شهر» دارای ایهامی بسیار ظریف است؛ یعنی «شهر» را هم می‌توان در معنای امروزه مرسوم «مدینه و بلد» و هم در معنای کهن آن یعنی «کشور» دانست. برای نمونه آنجا که حکیم فردوسی می‌گوید: «خوشا شهر ایران و فرخ گوان» پیداست که غرض از «شهر» «سرزمین و کشور» و منظور از «شهر ایران»، ایران‌شهر و سرزمین ایران است، یا در این بیت:

«هرآن کس کجا چون تو باشد بنام،

همه شهر ایران بدو شادکام»

(فردوسی، ۱۳۸۶، الف: ۳۳۳).

پس در حالت نخست، مراد از «شهر»، «نیریز» خواهد بود و در حالت دوم، «ایران» و در این صورت شمول معنایی شعر و سویه انتقادی آن از محدوده یک شهر به سراسر کشور گسترش می‌یابد و دایره انتقاد افق گسترده‌تری را در بر می‌گیرد. حتی اگر به تأسی از رولان بارت و بنا به قاعده «مرگ مؤلف» این معنای ایهامی را به هیچ برهان نتوانیم به «نیت مؤلف» نسبت دهیم و نتوانیم آن را به قطع، زاده ذهن و ضمیر شهاب بدانیم، باز به قول همان رولان بارت، متن (text) شعر در اینجا متنی «باز» یا «نویسایی» (writerly) است و تأویل و تفاسیر مختلف را برمی‌تابد. به هر روی، لااقل قرائت من خواننده امروزی از این متن حدوداً نود ساله خوانشی ایهامی و دوپهلوی است، خاصه آنکه قرینه صارف‌های نیز در متن وجود ندارد و قرائن دیگر نیز همه حاکی از نگاه شهاب به اوضاع سراسر ایران در عصر قاجار است و نه صرفاً فارس و شهر نیریز، به ویژه آنجا که از نبود «آزادی نطق» و «قانون مساوات» علی‌رغم تشکیل «مجلس شورا» سخن می‌رود.

پایان سخن آنکه مرکز ثقل و افشردۀ مضامین انتقادی این سروده را باید بندهای دهم و یازدهم آن دانست. این دو بند سخن عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا را به یاد می‌آورد که اوضاع آشفته کشور را در عصر استیلای مغول در این کلمات خلاصه می‌کند: «هر مزدوری دستوری [گشته] و هر مژوری وزیری، و هر مدبری دبیری ... و هر خری سَرِ صدی ... و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیس ...» (جوینی، ۱۳۲۴: ۴). یا این رندانه‌های حافظ که پریشانی و سفله‌پروری زمانه خود را چنین جاودانه کرده است:

«آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند

کز جور دُور گشت شترگره‌ها پدید...

رندی نشسته بر سر سجاده قضا

حیزی دگر به مرتبه سروری رسید...

شاهها روا مدار که «مفعول من اراد»

گردد به روزگار تو «فعال ما یزید!»

(حافظ، ۱۳۵۹: ج ۲: ۵۴).

### نتیجه‌گیری

از منظر تاریخ‌گرایی نوین و نیز با توجه به اغراض ثانوی گزاره‌های هنری، شهاب و رای داشتن منصب شیخ‌الاسلامی و رابطه با رجال عصر و ستایه‌گویی درباره شاهان و بزرگان قاجار، منتقد فضای اجتماعی و سیاسی عصر و دست‌کم بر اساس سروده‌های پایانی عمر در تضاد با دستگاه هژمونی حاکم بر زمانه خویش بوده است. در واپسین اشعار ایام حیات، «من» شعری شهاب از «من» فردی بدّل به «من» اجتماعی می‌شود؛ چنان‌که انتقادهای او نیز از محدوده زادگاهش - نیریز - و حاکم آن قابل تسری به سراسر میهنش - ایران - و شاه زمانه است. با تحلیل اشعار شهاب می‌توان به فضای آشفته اجتماعی و زندگی نابسامان مردم نیریز در عصر او و عهد قاجار پی برد. وقتی این مقدمه را با رویدادهای مهم تاریخی دیگر گره می‌زنیم و آنها را همانند قطعه‌های یک «پازل» در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم، تصویری گویا از اوضاع آشفته فارس و نیریز و جور، تعدی، ناسزاواری و ناتوانی شاهان قاجار و والیان و حاکمان‌شان در اداره امور، در برابر ما متجلی می‌شود و اینجاست که می‌توان وقایع مهم دیگر آن عهد را با این تصویر همخوان دید؛ تصاویر و وقایعی که در شعر شهاب بدین گونه فشرده شده‌اند و می‌توان آنها را به تمام جامعه ایران در عصر قاجار تسری داد:

«هر بی‌پدري مصدر کاری بُود امروز هر بی‌هنری مُلک‌مداری بُود امروز

سربار غم خلق چه باری بُود امروز هی هی که چه قانون و قراری بُود امروز

اوضاع غریبی است در این شهر فراهم»

باری، بنا به عقیده استیون گرینبلت مینی بر «تاریخیت متن و متنیت تاریخ»، متون ادبی نیز می‌توانند بر خوانشی هرچه روشنتر از تاریخ پرتوی نو بیفکنند و دست‌کم با زبانی بلیغ و شیوه‌ای تأثیرگذار اوضاع زمانه خود را آیینگی کنند و از و رای قرون و اعصار تصاویری جاودانه از جامعه زمانه به یادگار گذارند.



## پی‌نوشت‌ها

۱- هژمونی (Hegemony) مفهومی است که بر پایه آثار فیلسوف مارکسیست ایتالیایی، آنتونیو گرامشی، برای تحلیل روابط میان ادبیات و جامعه ساخته و پرداخته شد (مکاریک، ۱۳۸۸: ۴۶۶). برخی این واژه را مترادف هرگونه سلطه‌ای دانسته‌اند که از طریق رضایت یا از سر ناچاری حاصل آمده باشد (همان: ۴۶۸).

۲- درباره انواع رابطه تاریخ با ادبیات و تلقی‌های متفاوت از آن، که شکل‌دهنده چهار رویکرد مختلف در مکاتب نقد ادبی است ر.ک؛ (بنت، ۱۳۸۸: ۱۸۴-۱۶۵ و چهار الگوی ارائه شده از رابطه تاریخ و ادبیات).

۳- اندیشه «المَلِكُ وَ الدِّينُ توأمان» اندیشه‌ای ماقبل اسلامی است؛ چنان‌که اردشیر بابکان بنیانگذار حکومت ساسانی در عهدنامه خود به فرزندش شاپور می‌گوید:

«چو بر دین کند شهریار آفرین برادر شود شهریار و دین  
نه بی تخت شاه‌یست دینی به پای نه بی دین بود شهریار به جای»  
(فردوسی، ۱۳۸۶ ب: ۲۳۱)

در دوره اسلامی، خاصه خلافت عباسی نیز می‌بینیم که چگونه از «أولی الأمر» در آیه «أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم» (نساء/۵۹) به امرا و سلاطین تعبیر شده است. نقد دیریاز این انگاره در پاسخ ابوالحسن خرقانی به سلطان محمود که «چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالت‌ها دارم تا به اولی‌الأمر چه رسد!» (عطار، ۱۹۰۷ م: ۲۰۸) بازتاب یافته است.

۴- در حکم تاریخی بازمانده‌ای که مربوط به ابقای شهاب در منصب شیخ‌الاسلامی در سال ۱۳۲۱ هجری قمری است، آمده: «... از آنجا که جناب مستطاب شریعت‌مآب، مَلاذُ الأنام، آقا سید اشرف، شیخ‌الاسلام نیریز، زیداً فضلُهُ از مروّجین دین مبین ... و در دعاگویی دوام دولت ... و ترویج قوانین شریعت ریاضت کشیده ... و همواره ترضیه خاطر اولیای دولت را از صفات حسنه و حُسن عقیدت خود نظماً و نثراً، قلباً و لساناً تذکره خود قرار داده، در دولت‌خواهی و صلاح‌اندیشی مُلک و مَلّت و ترویج احکام شریعت معروف، آنی غفلت نورزیده، علی‌هذا این حکم مُطاع به امضای فرامین سلاطین سلف آنارالله براهینهم ... و ابقاء منصب جلیل شیخ-الاسلامی که سال‌هاست بالارث و الإستحقاق به مشارالیه مرجوع است، صادر و مقرر می‌شود که خود را کما فی‌السابق دارای این منصب جلیل و نبیل که از مناصب فخیمه قدیمه دولت و مَلّت است دانسته، با رجاء کامل مشغول به اصلاح امور شرعیّه و قوانین مَلّیه و اجرای مسائل دینیّه [گردد...]» (با سپاس از آیت‌الله سید محمد فقیه، امام جمعه فرزانه نیریز، که تصویر این سند را در اختیار نگارندگان قرار دادند).

۵- نمونه را به این ابیات از غزلی که به استقبال نخستین غزل از دیوان سعدی سروده است، بنگرید:

«اول هر نامه نام حیّ توانا شاهد حُسنش ز نه رواق تجلی  
مالک مُلکِ قَدَم به خطّه هستی از ازش تا ابد به رشته توحید  
آنکه به ذاتش نبرده ره دل دانا پرده برافکنده از جمال دلارا  
خالق لوح و قلم به عرصه انشا گردن طاعت فکنده اسفل و اعلا»  
یا قصیده‌ای که به مناسبت عید فطر و آمدن سردار معتضد از ری به شیراز سروده است و با  
دو غزل سعدی هم‌روال و قابل سنجش است:

«صبح امیدم از نَفَس دوست خرم است  
خرم دلی که با نَفَس دوست همدم است  
فارغ شد از تناول دوران به راستی  
جانی که در کشاکش آن زلفِ پُر خَم است  
ما را سَر بریدن پیوند یار نیست  
کاین رشته از ملامت اغیار محکم است  
یارا بهشتِ صحبت یاران همدم است

دیدار یار نامتناسب جهنم است»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۳۸۸)

«کارم چو زلفِ یار پریشان و درهم است

پشتم به سان ابروی دلداری پُر خَم است»

(همان: ۳۸۷)

۶- مجموعه‌ای از اشعار بازمانده شهاب، در سال‌های آغازین دهه هشتاد «از روی کاغذهای دست‌نویس خود شاعر» (شهاب، ۱۳۸۳: ا) به طبع رسید. این چاپ به دلایل بسیار از جمله پریشانی‌های مطبوعی، افتادگی‌ها، غلط‌خوانی‌ها و عدم اشتغال بر کلیه آثار موجود از شهاب، تصحیحی روشمند و پاکیزه نیست (ر.ک؛ جلالی، ۱۳۸۹: ۵). پیش از آن نیز بخش‌هایی از اشعار شهاب در تذکره سازگار (سازگار، بی‌تا: ۱۴۰-۸۶)، تذکره مرآت/فصاحه (داور، ۱۳۷۱: ۳۳۰-۳۲۹)، لمعات/الأنوار (روحانی، بی‌تا، ج ۲: ۲۸۹-۲۸۰) و کتاب تاریخ و فرهنگ نیریز (شمس، ۱۳۷۹: ۶۸۴-۶۲۷). البته با نارسایی‌های متعدّد (ر.ک؛ جلالی، ۱۳۹۰: ۱۴) به چاپ رسیده بود. نگارندگان این سطور، هم‌اکنون تصحیح انتقادی گزیده‌ای از اشعار او را از روی تذکره‌ها و منابع چاپی موجود و ۱۷۷ صفحه بازمانده از تصاویر دست‌نویسی به خط خود شهاب در عهده اهتمام دارند. این تصاویر، سوادمانند و صورتی اولیه از اشعار شهاب است که چاپ آثار او در تذکره سازگار و دیوان (= شهاب، ۱۳۸۳) بر پایه همین دست‌نویس صورت پذیرفته است.

نگارندگان وام‌دار و منت‌پذیر مختار کمیلی، استاد ادبیات فارسی دانشگاه ولی‌عصر رفسنجان، هستند که اگرچه خود در حال جمع‌آوری و تصحیح انتقادی مجموعه اشعار شهاب است، تصاویر مربوط به این دست‌نوشته را با گشاده‌دستی تمام در اختیار نگارندگان قرار دادند. دیوان کامل و دست‌نویس نهایی شهاب به خط خود او گویا در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی توسط یکی از رجال بلندپایه ارتش زمان پهلوی از نیریز خارج شده است (شهاب، ۱۳۸۳: أ) و تاکنون از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.

۷- در این میان، مراوده شهاب با شعرای فارس و یا اشعاری درباره یا در خطاب به ایشان نیز درخور توجه است؛ شعرا و فضایی چون فرصت‌الدوله شیرازی، فصیح‌الزمان رضوانی شیرازی و ...

۸- برای نمونه (ر.ک؛ شهاب، ۱۳۸۳: ۷۴، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸ و ۲۲۰).

۹- مستطی است با آغاز:

«پروشا ماه من! رسید فصل بهار کشید جیش ربیع صف از یمین و یسار»  
که در تصاویر دست‌نویس در ستایش «قوام‌الملک» است و در متن چاپی با اندکی تغییر در ستایش «مصدق‌السلطنه»! عنوان این سروده در تصویر دست‌نویس چنین است: «در مدح حضرت اجل اکرم افخم آقای قوام‌الملک دام شوکته». این عنوان در دیوان چاپی دیده نمی‌شود و جالب آن است که مصرع «امیر کیوان سریر قوام جم‌احتشام»، در متن چاپی بدین صورت تغییر یافته است: «مصدق‌السلطنه رشید جم‌احتشام». مصدق‌السلطنه (محمد مصدق) در سال ۱۳۲۹ هجری قمری والی فارس شد و در روز دوشنبه، ۲۵ محرم ۱۳۲۹ در آرگ ایالتی جلوس کرد (روزنامه فارس، ۱۳۲۹ ق: ۸؛ به نقل از صانع، ۱۳۸۲: ۸۰). چنان‌که پیش از این گفته شد، دست‌نویسی که تصاویر آن نزد نگارندگان است، همان دست‌نویس اولیه‌ای است که نزد محمدباقر اشرفزاده بوده است و دیوان چاپی از روی آن به طبع رسیده است. اما گاهی اختلاف میان دست‌نویس و متن چاپی به چشم می‌خورد؛ چنان‌که در نمونه حاضر. اما پرسشی که باقی می‌ماند این است که اگر این تفاوت را از زمره تغییرات و تصحیحات بعدی خود شهاب بدانیم (ر.ک؛ جلالی، ۱۳۸۹: ۷) ضبط ثانی بر اساس کدام متن و یا دست‌نویسی وارد دیوان چاپی شده است؟! آیا این تصرفات از شهاب است یا مصححان متن؟!

۱۰- چنان‌که گفته شد، شهاب در سال ۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳ هجری قمری در حدود سن ۷۰ سالگی درگذشته است.

۱۱- چنان‌که گفته شد، شهاب در سال ۱۳۰۷ هجری قمری عهده‌دار شیخ‌الاسلامی نیریز

شد.

۱۲- درباره خشکسالی، قحطی و غلا و بلیه بیماری متعاقب آن و مرگ یک سوم مردم نیریز در عرض یک هفته (ر.ک؛ روحانی، بی تا، ج ۲: ۲۷۴).

۱۳- ایرج میرزا در قطعه‌ای بسیار زیبا و سُخره‌آمیز با نگاهی به اصطلاح صرفی زبان عرب یعنی «مُنصَرِف» و «غیر منصرف» (که اسم «احمد» یکی از مصادیق آن است)، درباره احمدشاه و سفرهای او به فرنگ سروده است:

«فکر شاه فطنی باید کرد	شاه متا گنده و گول و خرف است!
تخت و تاج و همه را ول کرده	در هتل‌های اروپ معتکف است!
نشود منصرف از سیر فرنگ	این همان «احمد لاینصرف» است!

(ایرج میرزا، ۲۵۳۶: ۱۶۸).

۱۴- برای دیدن تصویر استقبال از احمدشاه هنگام ورود به شیراز (ر.ک؛ صانع، ۱۳۸۲: ۶۱).

### منابع و مأخذ

- ایرج میرزا، (۲۵۳۶). *دیوان کامل؛ تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. چاپ چهارم تهران: نشر اندیشه.
- برسler، چارلز. (۱۳۸۶). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*. ترجمه مصطفی عابدینی فرد. تهران: نیلوفر.
- بنت، اندرو و نیکولاس روپل. (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر ادبیات، نقد و نظریه*. ترجمه احمد تمیم‌داری. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- جلالی، محمدامیر. (۱۳۸۹). «بازنگری در گنجینه‌های فرهنگی؛ سخنی درباره اهلی شیرازی و شهاب نیریزی و لزوم تصحیح دوباره دیوان شهاب». *هفته‌نامه عصر نیریزی*. شماره ۳۴۷. ۲۹ فروردین ۱۳۸۹. ص ۵ و ۷.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۹۰). «برگی از دفتر زمانه؛ خطاطان نیریز از صفویه تا قاجار». *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت استاد میرزا احمد نیریزی*. به کوشش علی‌اکبر صفی‌پور و منصور طبیعی. ج ۲. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک. (۱۳۲۴ق.). *تاریخ جهانگشا*. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. لیدن.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۵۹). *دیوان اشعار*. به تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حسینی فسایی، میرزا حسن. (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*. به کوشش منصور رستگار فسایی. ج ۲. تهران: امیرکبیر.

- داور شیرازی، شیخ مفید بن میرزا نبی. (۱۳۷۱). *تذکره مرآت الفصاحه*. به کوشش محمود طاووسی. شیراز: انتشارات نوید.
- روحانی نیری، محمدشفیع. (بی تا). *لمعات الانوار؛ شرح وقایع نیریز شورانگیز*. ج. بی جا: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- سازگار، خلیل. (بی تا). *تذکره سازگار؛ وضع جغرافیایی و بیوگرافی فضلا، شعرا، خطاطان نیریز*. بی جا.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۳). *کلیات سعدی*. بر اساس تصحیح و طبع محمدعلی فروغی. به تصحیح، تعلیق و مقدمه بهاءالدین خرّمشاهی. چاپ چهارم. تهران: دوستان.
- شمس نیری، محمدجواد. (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ نیریز؛ پیشینه تاریخی نیریز و شرح احوال و آثار بزرگان آن*. نیریز: مجتمع فرهنگی - هنری کوثر نور.
- شهاب نیری، محمدحسن. (۱۳۸۳). *دیوان سید اشرف شیخ الاسلام نیریز «شهاب»*. به کوشش محمدباقر اشرفزاده، حمیدرضا اشرفزاده و ابوالحسن طغرای. تهران: طغرای.
- صانع، منصور. (۱۳۸۲). *به یاد شیراز؛ عکس‌های شیراز قدیم*. چاپ دوم. تهران: صانع.
- عطار نیشابوری، فریدالدین ابی حامد محمد بن ابی بکر. (۱۹۰۷ م.). *تذکره الأولیاء*. به سعی، اهتمام و تصحیح رنولد آلن نیکلسون. النصف الثانی. لیدن: مطبعة بریل.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر پنجم و ششم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرصت شیرازی، محمدنصیر. (۱۳۷۷). *آثار عجم*. تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. جلد ۲. تهران: امیرکبیر.
- فقیه، آیت‌الله سید محمد (امام جمعه نیریز). (۱۳۸۴). «شیخ الاسلام نیریز، اختیارات و فضائلش» (توضیحات درباره حکم ابقای سیداشرف شیخ الاسلام نیریز). *هفته‌نامه عصر نیریز*. ش ۱۰۸. ۱۹ تیر ماه ۱۳۸۴. ص ۷.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۳). *مصاحبه با هفته‌نامه عصر نیریز*. ش ۵۸. ۲۱ تیر ۱۳۸۳. ص ۶۱.
- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۸). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. چاپ سوم. تهران: آگه.
- مکی، حسین. (۱۳۲۳). *مختصری از زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار به ضمیمه چند پرده از زندگانی داخلی و خصوصی او*. تهران: کتابفروشی محمدعلی علمی.
- میلانی عباس. (۱۳۸۰). *تجدد و تجدّدسنیزی در ایران*. چاپ دوم. تهران: اختران.

وقایع اتفاقیه؛ گزارش خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری. (۱۳۸۳). به کوشش سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر. چاپ چهارم. تهران: آسیم.

Abrams .m .h and Harpham, Geoffery Galt. (2009). *A Glossary of literary terms*. Ninth edition. Printed in Canada.

Cuddon .J.a. (1385). *Dictionary of literery terms and literary theory*. Penguin books. Tehran: Taknavaz.